

طرفین مبادله در فضایی آزاد حق انتخاب داشته باشند و به اصطلاح طرفین راضی از انجام معامله باشند. هنگامی که به مغازه قصابی برای خرید گوشت می‌روید، در هنگام خرید گوشت و خروج از آن باید هم شما و هم قصاب راضی باشید. واقعیت نیز چنین است، شما به گوشت مورد نیازتان دست پیدا کرده‌اید و قصاب به پولش. بنابراین شرط آزادی و رضایت طرفین شرط اصلی هر مبادله اقتصادی است.

با توجه به مثال فوق درمی‌یابید که کمترین ارزش یک مبادله اقتصادی نسبت به مبادله سیاسی آن است که جریان مقابله با ضرورت‌ها را (ضرورت نبود گوشت) از طریق روندی آزاد، دنبال می‌کند، در حالی که در سیاست به همین دلیل که جریان مبادلات و ارتباطات یک سویه است، موضوع رفع هر ضرورتی به دفع آن بدل می‌گردد. طبیعی است که در قلمرو فرهنگ موضوع ارتباط متقابل به سطح عالی نقد برای زایش منطق جدید تبدیل می‌شود. به همین دلیل در قلمرو فرهنگ تنها موضوع آزادی مطرح نیست بلکه شرط آزادی آن است که بتوان از طریق آن به منطق‌های جدید برای رفع ضرورت‌ها دست یافت.

معضل دیگر پدید آمده حاصل از جریان معکوس آزادی ضرورت، آن است که سیستم تحت تاثیر آن دچار این توهم می‌شود که گویا هر مشکلی را می‌توان با یک بخشنامه یا دستورالعمل رفع کرد. مدیران این چنین اصولاً قادر به پیوند میان مشکلات با قابلیت‌ها و توان‌های موجود در اطراف خود نمی‌باشند. برای آنها اسم یک تشکیلات مهمتر از ماهیت آن است. مثلاً اگر وزارتخانه‌ای دارای یک بخش پژوهشی شده است، علی‌القاعده این بدان معنی است که بخش مذکور قادر است هر پژوهشی را انجام و به ثمر نشاند، در حالی که نه تنها چنین نیست، بلکه برعکس در این شرایط پژوهش تبدیل به وسیله‌ای برای توجیه اشتباهات می‌شود. پژوهش فضایی است که باید آن را ردیابی کرد. همیشه چیز خوب را باید با زحمت بیشتر به دست آورد.

محروم کردن نیروهای پژوهشی مستقل بخش خصوصی از این بازار به معنی نابودی تشکل‌هایی است که با هزاران زحمت و مرارت آن هم به پشتوانه عشق به امری معنوی (نه عشق به پول و دلال بازی) پدید آمده‌اند.

طبیعی است دولت‌هایی که در ایران جریان آزادی-انتخاب را معکوس کرده‌اند، چندان دل خوشی از دستگاه‌های پژوهشی مستقل ندارند، چرا که از نظر بسیاری از مدیران بخش دولتی یک سیستم پژوهشی خوب آن است که بتواند برای نتیجه‌ای که آنها قبلاً بر روی آن توافق کرده‌اند دلایل توجیهی لازم را تدارک کند. به عبارت دیگر آنها پژوهش را برای اثبات نظر خود می‌خواهند، نه برای صاحب نظر شدن. ■

سردبیر

شوید. اولین بیماری در این عرصه آن است که وضع را معکوس کنیم، یعنی برای گیرنده‌ها فضای انتخابی و برای اثرگذارها فضای آزاد پدید آوریم. این بدان معنی است که خود را از اطلاعات بیشتر محروم کرده و در عوض آن اطلاعاتی را از فیلتر عبور دهیم که نتیجه‌گیری مقبول ما را تایید می‌کند و در مقابل برای رسیدن به آن نتیجه اثرگذاری‌های خود را آزاد بگذاریم تا هر چه می‌خواهند بکنند. مشکل بزرگ این وضع آن است که اصولاً هیچ ضرورتی در میدان شناخت قرار نمی‌گیرد و از آنجایی که ضرورت‌ها موجب بروز بحران می‌شوند، سیستم مذکور مجبور می‌شود بجای رفع آنها از طریق شناخت و اثرگذاری، به سوی دفع آنها روی آورد که روندی سیاسی است. به عبارت دیگر با معکوس کردن قلمرو آزادی و انتخاب، هر سیستمی که باشد خود را با بحران‌های جدیدی روبه‌رو می‌بیند که به‌ناچار باید از طریق سیستم‌های دفعی و سیاسی با آنها مقابله کند نه سیستم‌های اقتصاد توسعه‌ای.

متأسفانه اغلب مدیران، درگیر چنین فضای معکوسی هستند. آنها نه تنها قدرت درک ضرورت‌های بحران‌آفرین را ندارند، بلکه در مواجهه با بحران‌های پدید آمده، ناچار می‌شوند جریان مزایای قدرت اقتصاد توسعه را به کناری گذارده و جریان مصرف‌کننده منابع قدرت اجتماعی، یعنی جریانی سیاسی-دفعی را دنبال کنند. بدی انتخاب این روش آن است که محیطی این چنین مدام منقبض‌تر و فشرده‌تر شده و امکان تحرک آزاد به سوی رفع ضرورت‌ها از طریق انتخاب مناسب را از بین می‌برد.

اکنون این پرسش مهم مطرح می‌شود: چگونه می‌توان با این روند معکوس مقابله کرد و این جریان بحران‌زا را اصلاح کرد؟

اولین معضل در برابر دولت‌هایی که درگیر این جریان معکوس‌اند آن است که دولت‌های مذکور قدرت اقتصادی خود را از طریق فروش نفت کسب می‌کنند نه از طریق بازخورد مهم مالیات-امنیت. فقدان این بازخورد مهم نه تنها موجب ضعف هر دو طرف سیاست و اقتصاد برای تصحیح حرکات خود می‌شود، بلکه به دولت‌ها این مجال را می‌دهد که از طریق مصرف ثروت نفتی بر بحران‌های پدید آمده سرپوش بگذارند. موضوع بدتر آن است که جامعه در طی این جریان به شدت سیاسی می‌شود، تا اقتصادی-فرهنگی. می‌دانید که در سیاست موضوع جریان‌های تبادل یک سویه است، شما چه دلتان بخواهد و چه نخواهد ناچارید به هر قانون تصویب شده تن در دهید، اما جریان تبادل‌های اقتصادی این چنین نیستند، یک مبادله اقتصادی آنگاه مشروعیت پیدا می‌کند که



ضرورت توجه به فضای آزاد ارتباطات پژوهشی



گانه به گونه‌ای ساخته شده‌اند که بتوانند هر آنچه که در محدوده توان آنهاست جذب کنند، شما هنگامی که چشم به سوئی می‌کشاید تمامی آنچه در آن سو هست را در محدوده امواج نوری خاصی ملاحظه می‌کنید (چه خوب یا بد، چه درست و یا نادرست) اما اثرگذارها، یعنی دست و پای و زبان، چنین نیستند، آنها نمی‌توانند در یک لحظه دو یا چند کار انجام دهند، شما نمی‌توانید در یک لحظه، دو فرمان به دست یا پا و یا زبان خود بدهید که اگر چنین شود اصولاً این دستگاه‌ها کار نخواهند کرد.

پس روند یک تحرک همواره روندی از آزادی تا انتخاب است. طبیعی است که ارزش آزادی آن است که می‌تواند امکانات اطلاعاتی و غیره بیشتری برای انتخاب در اختیار شما قرار دهد. بنابراین هرچه قلمرو آزاد گیرنده‌ها محدودتر شوند، فرآیند انتخاب نیز محدودتر خواهد شد و طبعاً اشتباهات بیشتری ظهور خواهند کرد. با توجه به تحلیل فوق می‌توانید با بیماری‌های شناختی نیز آشنا

مشکل ما فقدان درک این نکته که میان آزادی و پژوهش رابطه‌ای مستقیم وجود دارد نیست، مشکل این است که چگونه می‌توانیم در شرایط حاضر میان این دو محتوا، در محیط زندگی، رابطه برقرار سازیم؟ برای پاسخ به این پرسش در آغاز باید توجه داشت که آزادی رویکردی به سوی ضرورت دارد. به عبارت دیگر آزادی و ضرورت دو روی سکه تحول در جامعه می‌باشند. اگر با رفع ضرورت بتوانیم به آزادی دست یابیم روند توسعه را دنبال کرده‌ایم و در مقابل اگر آزادی تنها موجب بروز ضرورت‌های ثانویه شود روندی به جز توسعه را به نمایش می‌گذاریم. بنابراین باید در آغاز بدانیم که روش برخورد با این دو مقوله با توجه به دو معیار واقعیات و اهداف یا خواسته‌هایمان چگونه باید باشد؟

«براساس یک اصل سیبرنتیکی می‌گوییم که آزادی نعمت گیرنده‌ها و انتخاب ضرورت عملکرد اثرگذارنده‌ها می‌باشد.»
از نقطه نظر شناخت شناسی گیرنده‌هایی نظیر احساسات پنج